

بخش چهارم

پول و سرمایه

ریشه های سرمایه داری در کشورهایمانند ایران

تکیه ما در این بخش بر روی ریشه های سرمایه داری در کشورهایمانند ایران و شناخت ماهیت این نظام سرمایه داری در دوران امپریالیزم است. مشخصاً این که آیا بورژوازی (طبقه سرمایه دار) ایران در این مقطع از تاریخ، ماهیتی مترقی و انقلابی دارد یا مثل بورژوازی کشورهای امپریالیستی (یا کشورهایمانند ایران) که سرمایه داران آن ها سرمایه های جهان را در هر کشوری به خود اختصاص داده و در نتیجه کل اقتصاد جهان را در کنترل خود دارند) از ماهیتی ضد انقلابی برخوردار است؟ در این بخش خواهیم دید که نظام سرمایه داری در تمام کشورها اعم از کشورهای صنعتی بزرگ (کشورهای امپریالیستی) یا کشورهای عقب نگه داشته شده (مثل ایران) یک خصلت داشته و ماهیت بورژوازی در تمام آن ها یکی و کاملاً ضد انقلابی است.

این ماهیت ضد انقلابی شامل حال تمامی جریاناتی که اصلاح طلب هم هستند، می گردد. به عبارت دیگر در این بخش هم چنین خواهیم دید که جریانات اصلاح طلب نیز مانند سوسیال دموکرات های کشورهای اروپایی یا حزب دموکرات آمریکا در ایالات متحده آمریکا، اگر چه دم از دموکراسی (یا آزادی) می زنند، اما در عمل حتا وقتی که در مسند قدرت هم نشسته باشند، قادر به مبارزه با بورژوازی نیستند و با

کوچک ترین حمله بورژوازی، عقب نشینی کرده و در برابر قدرت نظام سرمایه داری سر فرود می آورند.^۱

نگاهی به سرگذشت نظام سرمایه داری از ابتدا تا کنون نشان می دهد که بورژوازی کشورهای اروپایی، تنها در دورانی که بر علیه نظام فئودالی پیش از خود، یعنی از انقلاب کبیر فرانسه تا تقریباً اواسط قرن هیجدهم، مبارزه می کرد در جبهه توده مردم قرار داشت. با فروپاشی فئودالیسم و روی کار آمدن نظام سرمایه داری در این کشورها، طبقه بورژوا (یا سرمایه دار) بنا بر خصلتش مجبور شد که جهت حفظ منافعتش در مقابل توده مردم کشور خود قرار گیرد و دیگر خصلت انقلابی نداشته باشد، در غیر این صورت خود نظام سرمایه داری از هم می پاشید. به عبارتی دیگر، قشر سرمایه دار در کشورهای غربی هم تا مادامی که نظام ارباب و رعیتی هنوز در مسند قدرت بود و در مبارزات توده ای علیه فئودالیسم بلند می شد از خصلت انقلابی برخوردار بود و در جبهه مردم قرار می گرفت. در هر یک از این کشورها وقتی نظام ارباب رعیتی ساقط شد، سرمایه دارها قدرت را به دست گرفتند و نظام سرمایه داری را ابداع نمودند. به این ترتیب، این قشر از جامعه از توده مردم جدا شده و روابط کارگر و کارفرما ایجاد گردید

^۱ - اصلاح طلبان یا متاسفانه از تاریخ درس عبرت نمی گیرند و یا زرنگی کرده و تصور می کنند که دیگران چیزی از تاریخ نمی دانند. ملت ایران از زمان انقلاب مشروطه تا کنون، به خوبی شاهد بی عرضگی سوسیال دموکرات های مجلس در زمان انقلاب مشروطه که باعث شکست انقلاب در برابر واپس گرایان سلطنت طلب شد، ناظر در هم کوبیده شدن اقتصاد کشور در زمان «انقلاب سفید» محمدرضا پهلوی که باعث به فقر کشیده شدن تمام کشاورزان و دام داران ایران گشته و سیل بیچارگان را روانه تهران و سایر شهرهای بزرگ کرد، بوده و سیاست اصلاح طلبان را در دوران خاتمی با پوست و استخوان خود لمس کرده و می بینند که اصلاح طلبان در عمل قادر به مقاومت در برابر رژیم های سرمایه دار ایران نیستند. جریانات وابسته به رژیم مانند محبوب و «خانه کارگر» اش، حزب اسلامی کار و شورای عالی کار، جملگی در خدمت رژیم بوده و سیاست های آن ها در چهارچوب حفظ منافع رژیم است.

این بورژوازی که مجبور بود دائماً در پی یافتن بازار فروش کالای خود باشد، برای ادامه حیات، مجبور بود این نظام را به کشورهای غیر اروپایی و در این مقطع عقب مانده، مانند ایران که هنوز در نظام فنودالی غوطه ور بودند، تحمیل کند. چطور؟ با وارد کردن کالای خود به بازار این کشورها! بدین ترتیب، قشر بورژوا (یا سرمایه دار) را در این کشورها به وجود آورد. سرمایه دارهای این کشورها نه تولید کننده کالا که دلال فروش کالاهای خارجی در بازار شده و در خدمت سرمایه داری کشورهای صنعتی درآمدند.

در این جا ملاحظه می کنیم که چطور سرمایه داری در کشوری مثل ایران از ابتدا شکل گرفت. از نظر سیاسی، سرمایه داری غربی جهت پیاده کردن اهداف خود، نیاز به یک نماینده پر قدرت داشت که با زور قانون و تبلیغات ورود کالاهای غربی را ممکن ساخته و دائماً سطح تقاضا را بالا برد. رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم محمدرضا شاه، دقیقاً این نیاز را برآورده می کرد. چنین رژیمی می توانست روی کار آورنده و حافظ سرمایه داری عجیب و غریبی باشد که در خصلت هم پای سرمایه داری کشورهای صنعتی است، اما در ماهیت با نظام سرمایه داری کشورهای صنعتی متفاوت. وجود رژیم دست نشانده سرمایه داری در کشوری مثل ایران (مثل رژیم شاه)، تدریجاً اقتصاد فنودالیزم را در هم کوبیده و باعث نابودی آن گردید.

نتیجه این که فنودالیزم (نظام ارباب رعیتی) در کشورهایی مانند ایران، نه در پی یک انقلاب که به تدریج از نظر اقتصادی تحلیل رفته و ضعیف و ضعیف تر گردیده و از بین رفت. مثلاً در ایران، واردات کشاورزی و دامداری، در پی «انقلاب سفید» محمدرضا شاه رونق فراوان گرفته و باعث درهم کوبی و نابودی صنعت کشاورزی و دام داری موجود در داخل کشور شد. به همین نسبت، صنایعی مانند صنعت ماشین سازی صرفاً در سطح منتاژ ماشین آلات خارجی رشد کرد. صنعت نفت صرفاً در حد تولید نفت و گاز جهت صادرات رشد نمود. سایر صنایع مانند پوشاک، کفش، پارچه بافی، لوازم آرایش و... یا صرفاً در حد تولید داخلی سابق باقی ماند و یا اصلاً

به وجود نیامد. لذا به خاطر داریم که تا چه حد این نوع کالاهای خارجی در ایران طرف دار داشت. از لوازم آرایش الیزابت آردن گرفته تا پوشاک کاتالوگ های انگلیسی، کفش های ایتالیایی، اتومبیل های آمریکایی و آلمانی را می توانستی هم زمان در بازارها این کشورها و بازار ایران پیدا کنی. بهترین وسایل نوع «خارجی» آن بود. مثلاً تمام آپارتمان هایی که آن زمان در شهرک اکباتان ساخته شد، از ارزش بالایی برخوردار گشت، زیرا که تمام وسایل بنایی و تکمیلی آن ها خارجی بود. حتا رنگ به کار رفته بر دیوارها خیلی زیبا بود، چون ایتالیایی بود!!

آیا ما هرگز به این اندیشیده ایم که چطور شد که عادت کردیم تا به دنبال خریدن نوع خارجی هر چیزی باشیم؟ دقیقاً به خاطر این که از یک طرف صنایع ایران در شرایط قدیمی خود باقی مانده بود و رژیم برای پیشرفت آن ها سرمایه ای نمی گذاشت و از طرف دیگر، بازار سرشار از کالاهای خارجی به مراتب بهتر و با دوام تر بود. در کنار آن تبلیغات برای مصرف هر چه بیشتر کالاهای خارجی، فرهنگ خاصی را در مردم ما جا انداخت و آن این بود که مردم ایران به محصولات داخلی با چشم حقارت می نگرستند و معتقد بودند که: «ایران هیچ وقت درست نمی شه... و ایرانی هیچ وقت نمی تونه یک کار درست بکنه»! این فرهنگ هم زمان، خارجی پرستی را نیز برای ما به ارمغان آورد. در آن زمان، در حالی که مشاورهای آمریکایی و اروپایی برای زندگی در ایران «حق وحوش» می گرفتند، مردم ما با دیدن یک آمریکا در خیابان، چنان ذوق زده می شدند که گویی یک فرشته روی زمین پیدا کرده اند! در این مبحث بیش از این به صدمات روانی این فرهنگ نمی پردازیم، چون خود بحثی جدا و طولانی دارد.

جمع بندی این که در حالی که کشورهای صنعتی غربی، پس از یک انقلاب دموکراتیک که باعث سرنگونی نظام فنودالی گردید، به مرحله سرمایه داری رسید، کشورهای عقب نگه داشته شده مثل ایران، بدون طی کردن مرحله انقلاب و بدون برچیدن نظام فنودالی، از نظر اقتصادی به تدریج در نظام سرمایه داری جهانی ادغام

شده و نظام فنودالی هم به همین ترتیب و به تدریج برجیده شد. این روند غیر عادی، عواقب چندی در پی داشته که در این جا به آن ها می پردازیم:

۱- در کشورهای نظیر ایران، دیگر انقلاب دموکراتیک برای روی کار آمدن «بورژوازی ملی» معنی ندارد، زیرا نظام سرمایه داری در این کشورها از بالا و بدون طی مراحل انقلاب به مردم تحمیل گشته است.

۲- بورژوازی (یا طبقه سرمایه دار) کشورهای مثل ایران نیز چون در پی یک انقلاب به وجود نیامده (یعنی لازم نبوده که با فنودال ها در بیفتد، پس در هیچ زمانی در جبهه توده مردم قرار نگرفته) لذا ماهیت «بورژوازی ملی» نداشته است.^۲ از این پس، بورژوازی ایران در پس هیچ انقلابی نخواهد توانست ماهیت «بورژوازی ملی» را به خود بگیرد، زیرا اقتصادش با اقتصاد جهانی گره خورده و بر این اساس، انجام انقلاب دموکراتیک در ایران هم منتفی است.

۳- از جمله عواقب نامطلوب سرمایه داری شدن از بالای این کشورها این است که در هر زمینه تناقضات فاحشی در سطح اجتماع به چشم می خورد. مثلاً در حالی که بانک های کشور از سیستم کامپیوتری برای کارهای بانکی استفاده می کنند، در شهرستان ها و دهات مغازه داران برای محاسبات خود هنوز چرتکه به کار می برند. یا در خیابان ها (آن هم نه فقط در شهرستان های کوچک و دهات که حتا در شهرهای بزرگ) پشت چراغ قرمز، می بینیم که در یک خط فلان ماشین آخرین سیستم ایستاده و در پهلویش نمکی با کوله نمک در یک خرجین و نان خشک در خرجین دیگر بر پشت خرش در حال گذر است! یا در حالی که برق رسانی یکی از ابزار ضروری زندگی در شهرهای بزرگ است، در برخی مناطق ایران، مردم اصلاً برق ندارند. در

^۲ - بهترین شکل از «بورژوازی ملی» در ایران را ما در طول انقلاب ۵۷ تجربه کردیم. یعنی زمانی که خمینی به نمایندگی قشر بازاری (که ملی ترین قشر سرمایه دار در ایران است)، رهبری انقلاب را در دست گرفت. حضور بازاری ها در تظاهرات خیابانی، مظهری از حضور سرمایه دارهای ملی ما در انقلاب بود.

نتیجه، پس از انقلاب ۵۷ وقتی خبرنگاری به یکی از مناطق سیستان و بلوچستان رفته بود تا از آن جا گزارش تهیه کند، از یک نفر می پرسد: «نظرت راجع به انقلاب چیه؟ خوشحالی که شاه رفت؟» طرف در جواب می گوید: «شاه رفت؟ کجا؟ ما که خیر نداریم!» خبرنگار می گوید: «ای بابا مگر به اخبار رادیو یا تلویزیون توجه نمی کنی؟» طرف در جواب می گوید: «نه! ما برق نداریم که از چیزی خبردار شویم! سواد روزنامه خواندن هم نداریم. این جا اصلاً روزنامه پیدا نمی شه!» این گونه تضادها در اجتماع ما پس از انقلاب و در دوران جمهوری اسلامی صرفاً افزایش یافته و اختلاف سطح زندگی را در میان مردم گسترده تر و عمیق تر کرده است. مثلاً در حالی که جوانان ما امکان رفتن به دانشگاه را دارند، بیش از نیمی از جمعیت کشور بی سواد است یا در حالی که برخی از زنان جوان ما برای تحصیلات بالاتر به دانشگاه می روند تا امکان ورودشان به بازار کار بیشتر شود، در پاره گسترده ای از کشور زنان در همین رده سنی، بی سواد بوده و به سرعت شوهر داده شده یا می شوند.

۴- از جمله عواقب نامطلوب طبقاتی دیگر در تحمیق نگه داشتن طبقه کارگر و اقشار مختلف جامعه در رابطه با حقوق دموکراتیک آن ها است. لذا در مقام مقایسه ملاحظه می کنیم که انقلابات دموکراتیک در کشورهای غربی با حضور توده مردم زحمت کش آن کشورها به ثمر رسیده و حاصل آن این بوده است که بورژوازی (یا طبقه سرمایه دار) آن جوامع مجبور به دادن یک سری حقوق اولیه به کارگران گشته اند.

این حقوق مانند داشتن اتحادیه های صنفی و سندیکاها، حق اعتصاب، حق دریافت حداقل دست مزد، حق مرخصی سالیانه، حقوق بازنشستگی، بیمه بیکاری، بیمه دارو و درمان و کمک دولتی به بهای کرایه خانه، حق فرزند، بیمه دوران زایمان و... که

جملگی از حقوق دموکراتیک مردم می باشد، البته به سادگی کسب نشده است،^۳ بلکه طبقه کارگر این کشورها که تجربه انقلابات دموکراتیک را داشتند، همواره به مبارزات خود (اما این بار با طبقه سرمایه دار) ادامه داده تا بالاخره تجربه انقلاب کبیر اکتبر را نیز به دست آوردند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه در واقع مهر پیروزی طبقه کارگر اروپا و آمریکا را بر پیشانی طبقه سرمایه دار این کشورها زد و در پی آن، حقوق دموکراتیک توده مردم و بخصوص طبقه کارگر تا حدودی از بورژوازی این کشورها گرفته شد.

طبقه کارگر کشورهای مثل ایران، از این تجربیات محروم بوده و پس از روی کار آمدن طبقه سرمایه دار در این کشورها، طبقه کارگر هرگز نتوانسته حقوق دموکراتیک خود را از طبقه سرمایه دار (یا بورژوازی) بگیرد. به همین دلیل می بینیم که کوچک ترین جنبشی برای کسب ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک و بشری ما مثلاً در ایران، با سرکوب از طرف رژیم مواجه شده و چنان چه ادامه یابد منجر به

^۳ - نا گفته نماند که کسب مزایای دگر شده به وسیله طبقه کارگر اروپا ناشی از مبارزات پیشین آن ها و بعد از جنگ جهانی دوم هم ناشی از نیاز نظام سرمایه داری به وجود کارگر برای بازسازی بود. به عبارت دیگر، بورژوازی کشورهای غربی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، چون نیاز به نیروی کار برای بازسازی داشت، به خواسته های طبقه کارگرتن در داد. سوسیال دموکرات ها این را به حساب خط صحیح خود گذاشتند! اما واقعیت اینست که بورژوازی در کشورهای غربی در دوران بازسازی بیش از آن استفاده می برد که بخواهد بر سر امتیازات ناچیزی در برابر طبقه کارگر قرار گیرد. اما اوضاع بعد از دوران سازندگی به تدریج تغییر کرد، به طوری که از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا کنون بورژوازی تمام این کشورها، مرتب در پی پس گیری این مزایا بوده و سطح زندگی مردم دانمأ در حال پایین آمدن است. جالب این که این سیاست های بورژوازی در دورانی که سوسیال دموکرات ها سر کار بوده اند، به اجرا گذاشته شده است. مثل سوئد، آلمان، انگلستان (حزب کارگر آن به رهبری تونی بلر)، نروژ، دانمارک و....

انقلاب می شود. یعنی بورژوازی ایران حتا قادر نیست که کوچک ترین حقوق
دموکراتیک را رعایت کند و در نتیجه منجر به مبارزه و انقلاب می شود.
در برابر این شرایط اما چه می توان کرد و چه باید انجام گیرد؟